

ایمان یا بی ایمانی؟؟

چند روزی است ماه سپتامبر آغاز شده، تابستان داغ به مُحاق رفته و نرم نرمک پاییز از راه می‌رسد. پاییز تورنتو را بسیار دوست دارم؛ هوایی معتدل دارد؛ برگ‌های درختان به زرد و زرشکی و ارغوانی چشم نوازی می‌گراید؛ هر از گاهی بادهای خوش و دل‌انگیزی در فضا می‌نوازد و پوست دست و صورت را نوازش می‌دهد ...

«این قافله عمر عجب می‌گذرد». امسال، هفتمین باری است که پاییز خوش آب و رنگ را در کانادا تجربه می‌کنم؛ انگار دیروز بود که در آگوست سال ۲۰۱۱ به تورنتو آمدم و خود را برای تدریس «فلسفه اخلاق تطبیقی» در دپارتمان «مطالعات تاریخی» آماده می‌کردم: «یاد باد آن روزگاران یاد بادم...»

از سپتامبر سال گذشته، به دپارتمان «مطالعات ادیان» دانشگاه تورنتو آمده‌ام، فضای دل‌پذیری دارد. حشر و نشر با همکاران با تجربه‌های زیسته متکثر که در حوزه‌های مختلف دین‌شناسی کار کرده‌اند، همچنین نشست و برخاست با دانشجویان متنوع کانادایی، اروپایی، آسیای شرقی، خاورمیانه‌ای، امریکای لاتینی ... با پیشینه‌های تربیتی و معرفتی رنگارنگ مسیحی، اسلامی، یهودی، بودیستی، زرتشتی ...، زیست-جهانت را وسعت می‌بخشد و هاضمه‌ات را فراخ می‌کند. کاش، جماعت تنگ‌نظر و عبوس در داخل کشور که فقط دور و بر خود را می‌شناسند و می‌بینند، این نحوه‌های زیست متنوع و دنیای گسترده را ببینند و لمس کنند؛ بلکه زیست-جهان‌شان فراخ شود، زیست-جهانی که مدارا محور است و در آن می‌توان با حفظ نگرش و مشی معرفتی و سلوکی خود، عمیقاً به دیگر سبک‌های زندگی احترام گذاشت و با آن‌ها همزیستی مسالمت‌آمیزی پیشه کرد.

طی ۴۰ - ۴۵ روز گذشته، در میان کارهای موظفی‌ام، چند کتاب خواندم و از خواندن شان لذت بردم: «ایمان یا بی‌ایمانی»، ترجمه علی اصغر بهرامی، «بی‌خویشی و خویش‌داری»، نوشته محسن شعبانی و «Descarts»، نوشته آنتونی کنی.

«ایمان یا بی‌ایمانی»، متضمن مکاتبات اومبرتو اکو و کاردینال مارتینی است؛ افزون بر موضوعاتی که در این اثر به بحث گذاشته شده، نفس مکاتبات میان یک رمان‌نویس و فیلسوف لادری و یک اسقف کلیسا در روزگار کنونی، جذاب و درس‌آموز است. جالب است که اکو، در نامه‌های خویش، مارتینی را با نام خود و فارغ از عناوین و القابی چون اسقف و کاردینال مورد خطاب قرار داده، مارتینی نیز با این امر مشکلی ندارد و از آن استقبال کرده است. «بی‌خویشی و خویش‌داری» متکفل بحث از ربط و نسبت میان تجربه عرفانی و اخلاق در سنت عرفان خراسانی، با تکیه بر آثار بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر است. نویسنده با وام‌کردن مفهوم «بی‌خویشی» از بایزید و استشهاد مبسوط به آثاری که در حوزه عرفان خراسان و فلسفه عرفان نگاشته شده، به نیکی این رابطه را صورت‌بندی کرده است.

در زمان دانشجویی، روزگاری که در دانشگاه واریک تحصیل می‌کردم، کارهای کنی را می‌خواندم. خاطرهم هست کتاب کنی درباره فلسفه ویتگنشتاین، همچنین تاریخ فلسفه او، در زمره کتاب‌هایی بود که باید می‌خواندیم. کنی، فیلسوف خوش تقریری است و قلم روان و سلیسی دارد؛ اخیراً بخش‌های زیادی از کتابش درباره فلسفه دکارت را به سبب برگزاری دوره «فلسفه دکارت» خواندم؛ از خواندن آن اوقاتم خوش شد و روزگار سپری شده را یاد کردم. خواندن آثار فوق را به همه دوستان و عزیزان پیشنهاد می‌کنم ...